

نگاهی نو به چیستی جنبش مشروطیت ایران

حجت کلاشی

به چرایی بریایی جنبش مشروطه پاسخ دهیم و این را روشن کنیم که این فرایند از چه خاستگاهی برخاسته و با چه منطق تاریخی قابل بررسی است.

تحولات غرب که در پشت دیوار ضخیم آل عثمان رخ می‌داد، نتوانسته بود توجه ایرانیان را به طور جدی به ژرفایی و نوآینی خود جلب کند و این در شرایطی بود که پیوند نظام قدمایی با حیات اجتماعی ایران گسسته بود^۱ و از طرح مسائل خود بازمانده و حوزه اندیشه‌ی ایرانی که روزگاری ایام پرفروغی داشت، دچار تصلب گشته بود. بالاخص در دوران پس از یورش مغول، به قول میرزا حبیب اصفهانی «علمای عصر به اقتضای زمان منقولات را به معقولات ترجیح داده به مناقشه و منافع با یکدیگر برخاستند و به نام حق و باطل، مجلدها پرداختند و شروح بر شروح و حواشی بر حواشی افزودند و راه علم و معرفت و آداب حکمت را این قدر پیچاپیچ کردند که راه بیرون‌رو هیچ کس نماند.» این ادیب ربیب، میرزا حبیب، شرحی عالمانه و فاضلانه و البته ادیبانه از چگونگی علم و دانش در آن روزگار

ایرانیان با قدمت تاریخی بیش از چند هزار سال، صورت‌های حیاتی گوناگونی را تجربه و سپری کرده‌اند. عصر جدید ایران که با بحران تجزیه و اسارت بخشی از ایران‌زمین آغاز شد، در حوزه‌ی خود سه رخداد مهم تاریخی جنبش مشروطه‌خواهی، دوران پهلوی و انقلاب ۵۷- دوران ولایی- را متجلی کرده و هنوز شب آستن است. در پیرامون رخدادهای تاریخی معاصر نمی‌توان از منظر ارزشداوری از افق حیات ملی قضاوت داشت مگر آنکه بدانیم این رخدادهای در چه عصری از حیات تاریخی ملت ایران به وقوع پیوسته‌اند؛ و این عصر جدید پاسخ به چه پرسش بنیادین یا حیاتی را دنبال می‌کند؟

یکی از مهمترین رخدادهای بلکه مهمترین آنها که در عصر جدید تاریخ ایران به وقوع پیوست، جنبش مشروطه‌خواهی ایران بود که صدور فرمان مشروطیت را در ۱۶ جمادى‌الآخرى ۱۳۲۴ ق/ ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ش - که یکصد و یکمین سالگشت آن را سپری کردیم، به همراه آورد و مناسبات قدرت و منطق توزیع آن و نیز منشاء حاکمیت را دگرگون کرد. در این پژوهش خواهیم کوشید

ارائه داده و اگرچه اقتضای زمان را بسطی نداده و چه بودگی آن را روشن نساخته است، اما آنچه به نظر می‌رسد آنکه قبل از یورش و چیره درآمدن تاتار بر ایران، درخت تعقل و خردورزی زیر فشارها و حمله‌های قشریون - اغلب از نوع متکلمان و متشرعان - تکفیر و قتل و شکنجه‌های مخالفان که مبتنی بر اصل «حسبنا کتاب الله»، نفی برهان عقلی و تعقل و پرداختن به معقولات می‌کردند، بخصوص حملات غزالی پیشوای دوم فرقه‌ی اشاعره - بعد از ابوالحسن اشعری - و حملات دیگر متکلمان اشعری چون شهرستانی و فخر رازی کمرش خمیده بود، بلای یورش تاتار دیگر ضربات خود را بر حوزه‌ی اجتماعی و حیاتی ایرانیان و بالطبع بر حوزه‌ی تعقل وارد آورد. در جهانگشای جوینی پیرامون غارت و کشتار تاتار که بر برخی از شهرها و دیه‌ها - بویژه در خراسان - گذشته است می‌خوانیم: تاتاران «هر شهری و دیهی را چند نوبت کشش و غارت کردند و سال‌ها آن تشویش برداشت و هنوز تا رستخیز اگر توالد و تناسل باشد غلبه‌ی مردم بعشر آنج بوده نخواهد رسید». با یورش‌ها و قتل و غارت‌هایی که آن هم توسط قومی بربر انجام شود طبیعی است که دفتر علم و دانش پریشیده شده و بر باد رود و آنچه به سالیان کوشش فراهم آمده، به چشم برهم زدنی نابود و نیست شود و آثاری که به خون دل فراهم آمده، سطورش به خون شسته شود. به نظر مرحوم بهار - که رأیی قریب به صحت به نظر می‌رسد: - «با چنان کشتار عنیفی که رفت، نباید انتظار شکفتن گلزار تازه از علم و ادب در این عصر تیره و تار داشته باشیم بلکه بایستی انحطاط و سقوط علم و ادب را در ظرف نصف قرن متوقع بود و همین طور هم شد» رأی استاد جواد طباطبایی در پیرامون تاریخ اضمحلال فرهنگ ایرانی، با توجه به سرگذشتی که رفت، بر این است که: «در تاریخ فرهنگی ایران با پایان عصر زرین فرهنگ که نخست در قلمرو

اندیشه، دریافت غزالی مآب از دیانت بر جنبه‌های خردگرایی اندیشیدن چیره شد و از آن پس نیز با یورش مغولان به طور بی‌سابقه‌ای، زوال اندیشه و انحطاط تاریخی تثبیت شد. در این سده‌ها، پیش از پیش، حدود و ثغور عناصر متنوع فرهنگ دوره‌ی اسلامی و ناحیه‌های گوناگون آن مخدوش شد و استقلال نسبی آن عناصر از میان رفت و نخست با یورش مغولان و آنگاه برآمدن صفویان ترکیبی از عناصر اندیشیدن ایجاد شد که ورای زمان تاریخی قرار داشت.»

پیرامون قلمرو اندیشه و سرگذشت آن در حوزه‌ی اسلام زمینه‌ی بحث بسیار است و نمی‌توان در این مختصر به آن پرداخت، اما این را به کوتاهی باید گفت: برای اینکه قلمرو اندیشه بتواند در زمان تاریخی خود بتپد، می‌بایست از حدود فهم عقلانی وحی که سرآغاز تفکر فلسفی در حوزه‌ی اسلام بود، فراتر می‌رفت و آغاز خود را نفی می‌نمود، و این همان چیزی است که غزالی بر آن وقوف یافته بود.

کشف نیروی بخار، استفاده از صنایع و فرآورده‌های فلزی، آهن و... درک و برداشت ذهن غربی را نسبت به زمان و مسافت دستخوش تغییر کرده و زمان رخدادها سریع شده بود. این تحولی که در مدت طی مسافت‌ها رخ داده بود، کیفیت زندگی و افق دید را دچار تغییراتی کرد و اروپائیان با ولعی خاص که «ثروت» محرک آن بود، به ساحت‌های جدید که خارج از حدود دنیای قدیم بود، به عنوان یک اکتشاف جدید اقبال کردند و خود را کاشفان جدید نامیدند. دنیای جدید، دنیایی بود که هر لحظه توسط ذهن غربی کشف می‌شد. در واقع عقل غربی می‌خواست دنیا را از نو کشف کند و به گردش دور دنیا، در چند روز می‌اندیشید تا در نهایت ژول ورن، در نهایت جسارت، دور دنیا در هشتاد روز را مطرح کرد و این معجزه‌ی زمان خود بود. در حالی که این امر برای ذهن ایرانی حتی برای مسافرت‌های داخل ایران هم، باورکردنی نبود و به طرفه‌العین می‌مانست. از این‌روست

که ترجمه‌ی این اثر جزء اولین ترجمه‌ها به زبان فارسی در عصر جدید است. با افزوده شدن این سرعت به عرصه‌ی سیاست و همراهی تلگراف و... با آن، به واقع سیاست خارجی ادامه‌ی سیاست داخلی به حساب می‌آید و دیپلمات و دیپلماسی در معنای جدید با تمام پدیده‌های نوظهور غرب در یک مجموعه زندگی می‌کردند. ایرانیان معرفتی نسبت به این وضعیت نوین نیافته بودند، در حالی که در عصر جدید وضعیت انگلیس و روسیه و حتی فرانسه نه به لحاظ جغرافیایی بلکه به لحاظ حوزه‌ها و قلمرو سیاسی در همسایگی ایران به سر می‌بردند، با پرتغالی‌ها و هلندی‌ها که حالت جنینی وضعیت نو بودند، تفاوت‌هایی داشت. از آنجایی که بنا به گفته‌ی یک ضرب‌المثل انگلیسی، ما همسایگانمان را خودمان انتخاب نمی‌کنیم اما مجبور به زندگی با آنها هستیم، مجبور به زندگی در وضعیت جدید و به سر بردن با همسایگانی بودیم که از موعظه‌ی اخلاقی مسیح «همسایه‌ات را دوست داشته باش» برای رفتار تأثیر نمی‌پذیرفتند و از این مبناء در زمینی دیگر رحل اقامت انداخته بودند. تدبیر اداره‌ی امور و کیفیت و چگونگی بقاء هیچ ربطی به دوران پیشین نداشت. این همسایگان، انتشار تمدن جدید و آشنایی دیگران با پیشرفت‌های خود را یک فریضه‌ی واجب برای تمام هموعان خود می‌شماردند (!؟) البته تمدن جدید را همراه با قتل و غارت و اسارت به ارمغان می‌آوردند و برای آن توجیهات و منطقی‌رنگین داشتند. این وجهی نظر غربیان و منطبق توجیهی آنها را از زبان ملکم می‌آوریم. ملکم ساده‌لوحانه - در این زمینه - تحت تأثیر اظهارات فرنگیان و برای موجه کردن وجهی نظر آنها، دست به دامان منطق الهی هم می‌زد. او در نامه‌ی دوم خود به سپهسالار می‌گوید: «الان عموم حکما و کل ملل و دول معترف این حقیقت هستند که تمام دنیا مال بنی انسان است و مأموریت ایشان این است که آبادی این دنیا را الی غیر نهاییه ترقی بدهند. هر گروهی که آبادی یک ملکی را به اندازه‌ی استعداد و طبیعت ترقی می‌دهد، مالک بالحق آن ملک است ولیکن هرگاه یک گروهی، یک جزء معتبر دنیا را به یک وجهی تصرف کند و

برخلاف اوامر الهی بخواهد آن ملک را محض جهالت و وحشیگری خود خراب و مغشوش نمایند و تمام دنیا را از نعمات خداداد آن ملک محروم بگذارد، بدیهی است که موافق احکام هر دین و به حکم اصول آبادی که حال مذهب عامه‌ی دول شده است، باید آن ملک را از دست آن گروه ناقابل خلاص کرد.^۲ ملکم به راستی تمام جوهره‌ی فکر استعماری را بیان کرده است. در این گفته می‌توان زمینه‌ی جعل اصطلاح استعمار را به روشنی دید. در اواخر سده‌ی ۱۸ رابطه‌ی نیروها در اروپا در حال تغییر بود و انقلاب فرانسه در صدد بود تا ارزش‌های خود و ساختار متناسب با آن را به عنوان نظم نوین جهانی حاکم کند و این ارزش‌ها نظم سابق را به چالش کشیده بود. در این شرایط بود که دیپلماسی فرانسه و انگلیس، ایران را در حوزه‌ی دیپلماسی خود تعریف کرد؛ حال آنکه دربار ایران شناخت نزدیک به واقعیت از چستی دیپلماسی نوین و اصول آن نمی‌دانست و هنوز از افق مفاهیم پیشین به رابطه‌ی نیروها می‌نگریست و پیمان‌نامه‌ها و «یکجته‌ی» با دوستی را از آن منظر فهم می‌کرد. در اوایل سده‌ی ۱۹ بود که صدای چکمه‌های سربازان روس که به سمت آب‌های گرم خیز برداشته بودند، شنیده شد؛ این گام‌ها دو پیمان‌نامه‌ی شوم گلستان و ترکمنچای را بر تاریخ ایران تحمیل کرد. ایرانیان پس از آنکه با شاهانی بزرگ چون شاه اسماعیل، شاه عباس، نادرشاه و آقامحمدخان دروازه‌های قدرت را فتح کرده بودند، در این عصر قسمتی از خاکشان به اسارت روس‌ها درآمد. فتوا و جهاد و کوشش‌ها برای یافتن متحدانی برای همراهی، بی‌ثمر مانده، در واقع وضعیتی به‌وجود آمده بود که روس‌ها به سرزمین نادرشاه، هوس داشتند؛ انگلیسی‌ها نه تنها ایران را تقویت نکردند، که پول دادند و دو فصل پیمان‌نامه‌ی مفصل را در کردند، و عثمانلو به عنوان کشور مسلمان و نیز دشمن روس‌ها روی اتفاق نشان نداد. ایرانیان شکست خوردند و منزلت آنها فرو شکست. شکست و تحقیر ایران و نیز قشون نامضبوط و بی‌سیورسات همه معلول بودند. اگر علت

شناخته و برطرف می‌شد آنگاه ایران می‌توانست از خود استعداد نشان دهد، اراضی خود را بازیابد و وحدت محقق شود و چنان شأن و منزلتی را بازیابد که به قول قائم مقام، روس‌ها با ایران بسازند و چیزی نخواهند؛ انگلیس چیزی دهد و دو فصل هم در نکند و عثمانلو موافقت ایران را به جان بخرد.

اگرچه دربار تهران نخستین جایی بود که دست کم با مفاهیم جدید دیپلماسی آشنا شد و حتی برخی از مفاهیم سیاسی نو چون مشروطه و جمهوری توجیهش را به خود جلب کرد اما دربار و شخص شاه هیچ گاه نتوانستند گامی جدی در راستای مسئولیت تاریخی خود بردارند. از این‌روی گروهی در دارالسلطنه تهریز کوشیدند طرحی نو بر بنیاد اتحاد دانش و فضیلت پی افکنند. از آنجایی که نهاد وزارت عهده‌دار چنین مسئولیت تاریخی شده بود، کوشید بر پایه‌ی «عزت خاک» حوزه‌ی قدرت سلطانی را که دچار انحطاط شده و «اصل به من چه» پایه‌های آن را فاسد کرده نبود، محدود کند و استعدادی را در ایران بر اساس مقتضیات عصر جدید پدید آورد که بتواند سرزمین‌های به اسارت رفته را باز گرفته و بر اثرات روانی برخاسته از تحقیر فائق آید.

در پی مقاومت قدرت غیرمسئول، سه صدراعظم ترقی‌خواه قربانی این راه شدند. افراد آگاه با مشاهده‌ی این مسئله و درک این موضوع که دربار در صدد تغییر روش

نیست، کوشیدند خود مردم را پرورش دهند و تربیت کنند تا آحاد توده بتوانند ساختار دولتی مسئول را پدید آورند و اراده‌ی ملی و کامل تحقیق‌یافته‌ی آن، یعنی دولت ملی، را تجلی دهند تا بتوانند بر اثرات «وهر بزرگ» فائق آیند و این امر جوهره‌ی تفکرات اجتماعی قرن سیزدهم را رقم زد. همانطور که استاد آدمیت اشاره کرده است: «تحول افق فکری ایران در سده‌ی سیزدهم که جنبش مشروطه‌خواهی تنها یکی از تجلیات مدنی آن می‌باشد، فصلی است از تاریخ برخورد جامعه‌های کهن مشرق با مدنیت نو مغرب‌زمین و همین برخورد تاریخی است که جوهر تاریخ اخیر ملل مشرق را می‌سازد» با تأیید این گفته، ما کوشیدیم تا از دریچه‌ی نیاز ملی در عصر جدید که همان عصر برخورد تمدن کهن مشرق با مدنیت نو مغرب‌زمین است، جوهره‌ی تاریخی عصر جدید ایران را که تقدیر تاریخی مان رقم می‌زند، به تصویر بکشیم.

۱- در این زمینه نک به: طباطبائی، سیدجواد. مکتب تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۸۵.

۲- آدمیت، فریدون. فکر آزادی و مقدمه‌ی نهضت مشروطیت. تهران، انتشارات سخن، ۱۳۴۰، ص ۱۱۶.

نشر هزار منتشر کرد:



افسانه‌های دهستان بزرورد
کاظم سادات‌اشکوری



آذری
زبان باستان آذربایجان

آذری یا زبان باستان آذربایجان
نوشته احمد کسروی تبریزی



آذربایجان
آران

آذربایجان و آران
نوشته دکتر عنایت‌الله رضا

تلفن ناشر: ۶۶۴۸۷۴۴۲